

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در این بود که از آیه یازدهم سوره مبارکه مؤمن «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ» می‌توانیم مسئله برزخ را استفاده کنیم یا خیر؟

دیروز عرض کردیم در این آیه شریفه احتمالاتی وجود دارد و چون مرحوم مجلسی رضوان الله علیه اینجا احتمالات را ذکر کردند و بعد کلامی را از شیخ بهائی علیه الرحمه نقل کردند مناسب دیدیم که این عبارات هم خوانده شود، در جلد ششم بحار صفحه 211؛ ایشان عرض کردند که در ذهن خیلی‌ها این است که مشهور از بین مفسرین همین احتمال را پذیرفتند که بگوئیم دو امامت؛ یکی امامت از دنیاست و دیگری امامت در قبر است، یعنی در قبر امامت کنند برای روز قیامت، و دو تا احیاء یکی احیاء در قبر است و دیگری احیاء در روز قیامت است.

برخی پنداشتند که این نظر، نظر کثیری از مفسرین است و حالا این عباراتی که مرحوم مجلسی در اینجا از شیخ بهائی نقل می‌کند معلوم می‌شود که مسئله این چنین نیست و این خودش نکته مهمی است. مرحوم مجلسی می‌فرماید «وقال الشيخ البهائي قدس الله روحه اشتهر الإحتجاج في الكتب الكلامية في إثبات عذاب القبر بقوله تعالى حكاية عن الكفار - ربنا أمتنا اثنتين» شیخ بهائی می‌فرماید در کتب کلامی به این آیه برای عذاب قبر استدلال شده، بعد خود شیخ بهائی می‌فرماید «وتقريره» بیانش این است «أنه سبحانه تعالى حكى عنهم» خدا از کفار حکایت می‌کند «على وجه يشعر بتصديق الاعتراف بإماتتين وإحيائينه» خدا يك چیزی را از قول کفار حکایت می‌کند، طوری که خود خدای تبارک و تعالی هم تصدیق می‌کند، کفار می‌گویند ما تا حالا دو تا امامت داشتیم، دو تا احیاء داشتیم؛ «فإحدى الاماتين في الدنيا» امامت اولی همین مُردن است و وقتی که اجل می‌رسد و انسان می‌میرد «والأخرى في القبر بعد السؤال» امامت دوم در عالم قبر است بعد از سؤال و جواب... «وأحد الإحيائين فيه للسؤال» یکی از دو احیاء برای سؤال است، که می‌گویند وقتی میت را در قبر می‌گذارند احیاءش می‌کنند برای سؤال «والآخر في القيامة» احیاء دوم هم در قیامت است.

این عبارت شیخ بهائی که خود شیخ این را بیان می‌کند، با آنچه که به مشهور مفسرین نسبت داده شده چیز دیگری شد؛ آنچه که به مشهور مفسرین نسبت داده شده و مثل مرحوم علامه و ... قبول کردند این است که امامت اولی همین مُردن طبیعی است و امامت دوم زمانی است که قیامت برپا می‌شود، احیاء اولی همین احیاء در عالم قبر است که در عالم قبر زنده بماند و احیاء دوم هم احیاء بعد از امامت دوم است، اما آنچه که اینجا شیخ بهائی می‌گوید این است که امامت اولی در دنیاست، امامت دوم بعد از سؤال در عالم قبر است نه آن نفخ صوری که در قیامت می‌خواهد واقع شود. در عالم قبر که گذاشتند، می‌خواهند از او سؤال کنند زنده‌اش می‌کنند که می‌شود احیاء اول، بعد او را می‌میرانند و دو مرتبه برای قیامت زنده‌اش می‌کنند، که این با آنچه که مشهور گفتند فرق پیدا کرد.

مرحوم علامه مجلسی قبل از این عبارت عبارتی را از مرحوم طبرسی در مجمع البیان آورده و می‌گوید «قال رضي الله عنه في قوله تعالى: قالوا ربنا أمتنا اثنتين وأحييتن اثنتين، اختلف في معناه على وجوه» سه احتمال ذکر می‌کند: «أحدهما أن الامانة

الاولى في الدنيا بعد الحياة» اماته اولي در همین دنیا است «**والثانية في القبر قبل البعث**» اماته دوم در عالم قبر است قبل از اینکه روز قیامت شود «**والاحياء الاولى في القبر للمسألة**» احیاء اولی این است که در قبر این میّت را برای سؤال و جواب زنده می‌کنند «**والثانية في الحشر**» احیاء دوم هم برای قیامت است. این را از مرحوم مجلسی نقل می‌کند، دو احتمال دیگر هم که دیروز اشاره کردیم. ولی آنچه که الآن شیخ بهائی می‌گوید این است که احیاء اول را همین احیاء برای سؤال و جواب در عالم قبر قرار داده ولی اماته را اماته‌ی بعد از سؤال قرار داده نه اماته برای روز بعث.

بعد شیخ بهائی می‌فرماید: «**وأما الاحياء في الدنيا فإنما سكتوا**» می‌گوئیم کفار چرا راجع به حیات دنیا حرفی نزدند؟ در دنیا هم يك زمانی نبودند و خدا اینها را به دنیا آورده «**لان غرضهم الاحياء الذي عرفوا فيه قدرة الله سبحانه على البعث**» غرضشان آن احیایی است که قدرت خدا در آن تجلّی کرده، قدرت خدا بر بعث در روز قیامت است. شبیه همان مطلبی که دیروز از کلام مرحوم علامه طباطبائی نقل کردیم که کفار دارند يك اماته و احیایی را می‌گویند که برای اینها یقین به قیامت آورده، مورث برای یقین بوده، مرحوم شیخ بهائی هم نظیر این را در اینجا دارد، بعد می‌فرماید «**ولهذا قالوا فاعترفنا بذنوبنا أي بالذنوب التي حصلت بسبب إنكار الحشر**» ذنوبی که به سبب انکار حشر حاصل شده «**والاحياء في الدنيا لم يكونوا فيه معترفين بذنوبهم**» احیاء در دنیا طوری نبوده که سبب اعتراف اینها به ذنوبشان شود.

پس شیخ بهائی می‌گوید این احیاء در دنیا نقشی در اعتراف ذنوب اینها ندارد. آنچه که نقش دارد، آنچه که مربوط به یقین به آخرت بوده باید محور باشد لذا از اماته در دنیا و احیاء در قبر و اماته و احیاء برای قیامت باید صحبت مطرح باشد.

بعد خود شیخ بهائی می‌گوید «**قال المحقق الشريف في شرح المواقف**» کتاب قاضی عضد ایجی که یکی از مهم‌ترین کتب کلامی اهل سنت است و چهار جلد است و مباحث بسیار دقیق هم دارد، سید شریف یکی از شرّاح این مواقف است و شیخ بهائی هم مطلبی را از او نقل می‌کند که سید شریف گفته «**إن تفسير هذه الآية على هذا الوجه هو الشائع المستفيض بين المفسرين**» اینکه ما کاری به احیاء دنیا نداشته باشیم، آیه را اینطوری معنا کنیم که اماته اول همان مُردن باشد، احیاء اول همان زنده شدن در قبر باشد، اماته‌ی دوم در قبر و احیاء دوم هم برای قیامت، سید شریف می‌گوید این تفسیر شایع مستفیض بین المفسرین است. «ثم قال (همان محقق الشريف): **وأما حمل الامامة الاولى على خلقهم أمواتاً في أطوار النطفة، وحمل الامامة الثانية على الامامة الطارية على الحياة**» محقق شریف گفته حالا اگر کسی بگوید این اماتتین (دو تا میراندن) یکیش همان زمانی بوده که اینها نطفه بودند و مُرده بودند، یکیش هم همین موت طبیعی است و احیائین یکی همین حیات دنیوی است و دومی آن حیاتی است که مربوط به عالم قیامت است، که دیروز عرض کردیم بعضی‌ها این احتمال را دادند که کفار که می‌گویند «**أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ**» مُردنِ اول همان زمانی بوده که خاک و نطفه بوده‌اند، مُردن دوم هم موت طبیعی‌شان است، حیات اول هم حیات دنیا است و حیات دوم هم قیامت است که اصلاً دیگر دلالت بر برزخ ندارد.

محقق شریف گفته «**قد رد بأن الامامة إنما تكون بعد سابقة الحياة**» که دیروز هم در کلمات مرحوم علامه بود که اماته با فوت فرق دارد، اماته یعنی میراندن، میراندن یعنی حیات را از کسی گرفتن، آن زمانی که این نطفه بوده که اصلاً حیاتی نداشته تا اماته در آنجا صدق کند «**ولا حياة في أطوار النطفة**» گفته اولاً این اشکال «**وبأنه قول شذاد من المفسرين**» قول نادری است «**والمعتمد هو قول الاكثرين. انتهى كلامه**».

شیخ بهائی این کلام شارح مواقف را که نقل می‌کند می‌فرماید: «**فقد جعل التفسير بالوجه الاول مستفيضاً، وبالوجه الثاني شاذاً، ويخطر بالبال أن الامر بالعكس**» شیخ بهائی می‌گوید مسئله عکس است «**فإن الشائع المستفيض بين المفسرين هو ما جعله شاذاً**» می‌فرماید آنچه که بین مفسرین مشهور است همان احتمال دومی است که سید شریف گفت شاذ است «**و الشاذ النادر هو ما جعله مستفيضاً**» این تفسیر نادری که ایشان گفت مشهور است «**ولعل هذا من سهو قلمه**» شاید این اشتباه قلم بوده. بعد شیخ بهائی می‌گوید: «**فإن التفاسير المشهورة التي عليها المدار في هذه الاعصار**» شیخ بهائی می‌گوید تفاسیری که مشهور است یکی کشاف است، مفاتیح الغیب، معالم التنزیل، مجمع البیان، جوامع الجامع، تفسیر نیشابوری و تفسیر بیضاوی است که می‌فرماید «**ولم يختر أحد من هؤلاء تفسير الآية بالوجه الاول**» هیچ يك از اینها نیامدند آن معنای اول را بگویند که بگوئیم اماته‌ی

اول يعني مُردن، اماته دوم وقتي نفخ صور براي قيامت مي‌شود، احياء اول احياء در قبر و احياء دوم هم براي قيامت است! مي‌فرمايد اينها كه مدار تفسير در زمان ما هست هيچ يك اين را نگفتند «بل أكثرهم إنما اختاروا التفسير الثاني» اكثرأ تفسير دوم را گفتند. لذا ممكن است در بعضي از اين تفاسير فارسي هم ببينيد اين اشتباه را كردند كه مي‌گويند اكثر مفسرين گفتند «أَمَتْنَا اِثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اِثْنَتَيْنِ» يعني مُردن اول، مُردن براي قيامت كه مي‌شود دوم، حيات اول در برزخ حيات در قيامت است. اگر بگوئيم اين يك تفسير مشهور است، يك مقدار مخالفت كردن با اين مشكل است.

ديروز كه گفتيم اصلاً ولو مشهور هم باشد به نظر ما با آن قرائني كه ارائه داديم اصلاً آيه در مقام بيان اين جهات نيست، كفار اينها را نمي‌خواهند بگويند بلكه گفتيم به نظر ما احتمالي كه در كلام مجمع البيان هم نيامده، اما در عبارات علامه به عنوان آخرين احتمال ذكر شده، ما گفتيم كفار به قرينه‌ي آيه قبل كه خدا مي‌فرمايد «لمقت الله اكبر من مقتكم انفسكم» كفار در قيامت داخل جهنم دائماً سوخته مي‌شوند و زنده مي‌شوند! اين كنايه از تكرر است، «ربنا أَمَتْنَا اِثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اِثْنَتَيْنِ» يعني خدايا چند بار ما را مي‌ميراني و چند مرتبه داري ما را زنده مي‌كني! ما به ذنوبمان اعتراف كرديم.

حالا كه به اعتراف شيخ بهائي آن تفسير اول، تفسير مشهور نيست، خود همين يك مقدار راه را باز مي‌كند براي اين احتمال. بعد شيخ بهائي مي‌فرمايد «وَأما التفسير الاول فبعضهم نقله ثم زيفه» تفسير اول را بعضي‌ها نقل كردند و بعد هم اشكال كردند «وبعضهم اقتصر على مجرد نقله من غير ترجيح» بعضي‌ها هم كه نقل كردند ولي ترجيح ندادند! «فلو كان هو الشائع المستفيض كما زعمه السيد المحقق لما كان الحال على هذا المنوال» بعد عبارت كشاف را مي‌آورد كه زمخشري: «قال في الكشف: أراد بالاماتين خلقهم أمواتاً أولاً، وإماتتهم عند انقضاء آجالهم، وبالأحيائين الأحياء الأولى، وإحياء البعث» كشاف يكي از احيائين را حيات دنيا قرار داده.

بعد خود شيخ بهائي گويا به اين نظريه تمايل پيدا مي‌كند كه در «أَمَتْنَا اِثْنَتَيْنِ» اماته اول همان زماني است كه مُرده (نطفه) بودند، آن وقت مي‌فرمايد حالا اگر كسي سؤال كند «كيف صح أن يسمي خلقهم أمواتاً إماتة؟» آن زماني كه نطفه و ميّت بودند چطور مي‌شود گفت اماته. در جواب مي‌فرمايد اين از باب ضيق فم الركية است، اين از باب سبحان من صغر جسم البعوضه، منزه است خدايي كه پشه را كوچك آفريد، يعني اول بعوضه بزرگ بوده و بعد كوچك كرده؟ نه، از اول همينطور آفريده، اماته هم يعني از اول اينها به عنوان ميّت بودند، مي‌فرمايد اين از باب ضيق فم الركية است و از اين جهت اشكالي ندارد. اين اشكال اول را شيخ بهائي اينطور جواب مي‌دهد.

اشكال دوم؛ روي تفسير دوم - كه البته آن را هم ما اختيار نكرديم - كه بگوئيم اماته اولي همان زمان نطفه است، اماته ثانيه زمان مرگ است، حيات اولي حيات در دنياست و حيات ثانيه حيات آخرت است كه اصلاً دلالت بر برزخ ندارد، يك اشكال اين بود كه به آن زماني كه نطفه است مي‌گويند اموات، ميّت، نمي‌گويند اماته. جواب داد كه اين مثل «سبحان من صغر جسم البعوضه» است. اشكال دوم اين است كه «كيف تسبب هذا لقوله فاعترفنا بذنوبنا؟» اين مُردن اول و حيات دنيا چگونه در اعتراف كفار به ذنوبشان سببيت دارد؟ مُردن در دنيا سببيت دارد، اينها مي‌گفتند ما مي‌ميريم «إن هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحي» اصلاً چيزي نيست! ولي وقتيديدند كه مردند و دوباره زدند و دوباره مردند و بعد زنده شدند! اينها سببيت دارد كه اينها اعتراف به ذنوبشان كنند. اما آن مُردن اول چطور سببيت براي اين دارد؟ شيخ بهائي جواب مي‌دهد:

«قلت: قد أنكروا البعث فكفروا» كفار بعث و حشر در قيامت را انكار كردند و كافر شدند «وتبع ذلك من الذنوب ما لا يحصى» بعد هم رفتند سراغ معصيت و گناه «لان من لم يخش العاقبة تخرق في المعاصي» كسي كه از عاقبت نترسد در معاصي غوطه‌ور مي‌شود «فلما رأوا الاماتة والاحياء قد تكررا عليهم» وقتيديدند يك زماني مُرده بودند و بعد زنده شدند و دومرتبه مُردند و خدا در قيامت زنده‌شان كرد «علموا بأن الله تعالى قادرٌ على الاعادة قدرته على الانشاء» علم پيدا كردند كه اينكه خدا قدرت بر اعاده دارد «فاعترفوا بذنوبهم التي اقترفوها من إنكار البعث».

ديروز يك نکته‌اي را به عنوان حاشيه بر فرمايش مرحوم علامه گفتيم و آن اين بود كه اساساً ما چه دليلي داريم كه اين اماته و

احياء «أَمَتْنَا اَنْتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اَنْتَيْنِ» در مقام بيان اين هستند كه به خدا بگویند خدایا ما دیگر یقین به قیامت پیدا کردیم و باید مورت برای یقین باشد. كجای آیه دلالت بر این معنا دارد؟ اینها میگویند چون دارد «فاعترفنا بذنوبن» همان عذاب خدا هم موجب اعترافشان می شود، خدا در جهنم اینقدر اینها را عذاب می کند تا اعتراف به ذنوب می کنند، لذا این فرمایش كه هم مرحوم شیخ بهائی و هم مرحوم علامه طباطبائی دارد كه بگوئیم اماتةای در آیه مدّ نظر است و احیای در آیه مدّ نظر است كه مورت برای یقین باشد، هیچ قرینه ای بر این ادعا و شاهدهی بر این ادعا ندارد. اینجا كلام شیخ بهائی تمام می شود.

علامه مجلسی در اینجا كلامی را از مرحوم امین الاسلام طبرسی نقل می کند منتهی نه در مجمع البیان بلکه در جوامع الجامع «وقال الشيخ أمين الاسلام في جوامع الجامع: أراد بالاماتتين خلقهم أمواتاً أول» می فرماید اماتة اول همان زمانی بوده كه نطفه بودند، اماتة دوم وقتی است كه اجل اینها برسد، احیاء اول زندگی دنیوی است و احیاء دوم هم زندگی اخروی است، این را در جوامع الجامع نقل می کند و بعد می فرماید «وقيل: الاماتتان هم التي في الدنيا بعد الحياة، والتي في القبر قبل البعث» این قولي كه قبلاً دیگران گفتند مشهور است در جوامع الجامع مرحوم طبرسی می گوید این به عنوان «قيل» نقل می کند كه اماتة اولی همین مُردن طبیعی است و اماتة دوم هم قبل از قیامت است، احیاء اولی می گوید «هم الذي في القبر للمسألة» در قبر زنده می کنند برای سؤال و جواب «والتي في البعث» احیاء دوم هم برای روز قیامت است.

علامه مجلسی می فرماید «وفي كلام هذين الفاضلين كفاية» یعنی ما دو تا فاضل مهم (یکی شیخ بهائی و یکی امین الاسلام طبرسی) را داریم كه هر دو آن تفسیر و احتمال اول را كه از آن برزخ استفاده شود قبول ندارند! عرض کردیم اگر تفسیر اول را بگوئیم كه اماتةای اول مُردن طبیعی است، اماتة دوم قبل البعث است، احیاء اول احیاء در قبر است و احیاء دوم هم در بعث است، برزخ از آن استفاده می شود، ولی این دو بزرگوار هیچ کدام قبول نکردند.

«ثم قال رحمه الله وعساك تقول» امین الاسلام «إن تفسير الآية على ما هو الشائع المستفيض كما ذكرته يقتضي سكوت الكفار عن الاحياء والاماتة الواقعين في القبر، فما السبب في سكوتهم عنهما؟» این هم نکته لطیفی است؛ به مرحوم طبرسی و شیخ بهائی اشكال می شود كه شما اگر آمديد مُردن اول را زمان نطفه قرار دادید، مُردن دوم را موت طبیعی قرار دادید، می گوئیم لازمه اش این است كه در این آیه از مُردن در قبر دیگر خبری نباشد و كفار از احیاء و اماتة در قبر دیگر حرفی نزده باشند و سكوت کرده باشند، آن وقت این سكوت شان چه وجهی دارد؟ دوران عمرشان را دارند بیان می کنند، زمانی كه نطفه بودن را گفتند، دنیای شان را گفتند، مُردن شان را هم گفتند و قیامت شان را هم گفتند، اما احیاء در قبر و اماتة در قبر را نگفتند! چه وجهی دارد سكوت كنند؟ جواب می دهد (كه در جوابش هم يك نکته لطیفی وجود دارد) «فنقول: إن الحياة في القبر حياة برزخية ناقصة» در عالم قبر، انسان يك حیات ناقص برزخی پیدا می کنیم، یعنی چه؟ «ليس معها من آثار الحياة سوى الاحساس بالالم أو اللذة» هیچ آثاری از آثار حیات نیست غیر از درد و لذت! «حتى أنه قد توقف بعض الامة في عود الروح إلى الميت» بعضی ها گفتند اینکه مشهور شده مُرده را در قبر می گذارند روح به این جسد برمی گردد درست نیست «فلذلك لم يعتدوا بها في جنب الحياتين الاخرين» چون حیات برزخی (حیات ناقصه) را كفار به آن توجهی نکردند.

باز عبارتی را از شرح المقاصد می آورد «قال في شرح المقاصد: اتفق أهل الحق» شارح مقاصد می گوید اهل حق اتفاق دارند «على أنه تعالى بعيد إلى الميت في القبر نوع حياة قدر ما يتألم ويلتذ» يك حیاتی كه فقط لذت و خوشی و درد را بفهمد «ولكن توقفوا في أنه هل يعاد الروح إليه أم لا؟ وما يتوهم من امتناع الحياة بدون الروح ممنوع» اینکه گفتند بعد از این كه روح از بدن خارج شد روح مجدداً بخواد برگردد بگوئیم يك کسی زنده هست ولی روح ندارد! این حرف درستی نیست ممكن است زنده باشد و روح هم نداشته باشد، اینکه کسی زنده باشد و روح نداشته باشد در حیات كامله است «وإنما ذلك في الحياة الكاملة التي تكون معها القدرة والافعال الاختيارية».

شیخ بهائی در ادامه دارد «والحق أن الروح يتعلق به» می گوید روح تعلق پیدا می کند «وإلا لما قدر على إجابة الملكين» چگونه می خواهد در عالم قبر به تكیر و منكر جواب بدهد؟ «ولكنه تعلق ضعيف» يك تعلق ضعیفی است «كما يشعر به ما رواه في الكافي عن الصادق (ص) في حديث طويل: فیدخل عليه ملكا القبر: منكر و تكير فيلقيان فيه الروح إلى حقويه» روح را تا اینجا

برایش وارد می‌کند!

شیخ بهائی اینجا چند حرف زده؛ حالا تفسیر جوامع الجامع را هم نگاه کنید: شیخ بهائی که آن تفسیر را اختیار کرده که موت اول همان زمان نطفه است، این اشکال پیش آمد که چرا از حیات و موت در قبر خبری نیست و اینها سکوت کردند؟ جواب می‌دهد که حیات در قبر يك حیات ناقص است، حیات برزخی حیات ناقص است و غیر از درد و خوشی انسان چیزی را نمی‌فهمد! و می‌خواهد بگوید بر حسب بعضی از ظواهر روایات، وقتی که نکیر و منکر وارد عالم قبر می‌شوند و روح را تا حقویه داخل در بدن می‌کنند. اینها با آن روایاتی که انسان از دنیا می‌رود روحش در يك قالب مثالی واقع می‌شود به حسب ظاهر منافات دارد مگر اینکه بگوئیم باز مجدداً از آن قالب مثالی - چون بالآخره روح با این بدن تعلق دارد، این است که روایاتی هم داریم که خدا روح میّت را در روزهای پنجشنبه و جمعه در همین قبر قرار می‌دهد و او منتظر آمدن افراد برای فاتحه است - دوباره به خود این بدن قرار می‌دهد؟ این خیلی بعید است! پنجشنبه و جمعه هم انسان این بدن را ببیند مثل روز چهارشنبه هیچ تغییر در او به وجود نمی‌آید. قالب مثالی است که تسلط بر اینجا و با همان قالب مثالی حضوری در اینجا دارد.

غرض اصلی ما این بود که اگر ما آن تفسیر اصلی را - یعنی آن که خیلی از مفسرین به حسب ادعا گفتند را - قبول نکنیم استیحاş نکنیم، اولاً شیخ بهائی و امین الاسلام يك معنای دیگری را قبول کردند و ما هم يك معنای دیگری قبول کردیم و گفتیم امتنا اثنتین کنایه از تکرار است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين